

تاریخ اسلام

شرح حال و زندگی حضرت امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

(۲)

امام در زمان پیامبر ﷺ

و

حکومت امیرالمؤمنین علیہ السلام

نویسنده:

علی ریخته‌گر زاده تهرانی

نام جزوه: تاریخ اسلام - شرح حال و زندگی حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام (۲)

موضوع: امام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام

نویسنده: علی ریخته گرزاده تهرانی

ناشر: دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن: ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۴ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی: ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت: www.hedayatgar.ir

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
امام مجتبیٰ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> در زمان پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>	۴
شدت علاقه پیامبر اکرم <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small> به امام مجتبیٰ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۴
گرامی بودن آن حضرت در نزد پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>	۵
امام مجتبیٰ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> و شرکت در مباحله.....	۶
دریافت معارف از فرمایشات پیامبر <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small>	۹
رسول خدا <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ</small> و مراقبت ویژه.....	۱۰
امام مجتبیٰ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> در زمان امامت حضرت امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۱۴
امام مجتبیٰ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> در زمان خلفاء.....	۱۵
امام مجتبیٰ <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> در زمان خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۱۶
طبیعی ترین بیعت.....	۱۷
عوامل مخالفت با حضرت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۲۰
سخنرانی حضرت علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> پیش از تقسیم بیت المال.....	۲۲
عزل فرمانداران پیشین.....	۲۳
توطئه‌ی مخالفین حکومت امام امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۲۶
بازگشت عائشه از نیمه راه مدینه به مکه.....	۳۱
مکه پایگاه مخالفان امام <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۳۳
هزینه‌ی جنگ جمل.....	۳۳
خودآزمایی.....	۴۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام مجتبیٰ علیه السلام در زمان پیامبر ﷺ

همانطوری که قبلاً گفته شد امام مجتبیٰ علیه السلام بنا به قول بیشتر مورّخین در سال سوّم یا دوّم هجرت در پانزدهم ماه رمضان متولد شدند و شهادت پیامبر ﷺ در سال دهم هجرت واقع شد، بدین ترتیب هفت یا هشت سال امام مجتبیٰ علیه السلام در کنار جدّشان، پیامبر خدا بودند و حضور آن حضرت را درک نمودند.

شدّت علاقه پیامبر اکرم ﷺ به امام مجتبیٰ علیه السلام

در این زمینه روایات زیادی از محدّثان شیعه و سنی رسیده ولی ما تنها به یک روایت بسنده می‌کنیم؛

در صحیح بخاری از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفت هرگز امام حسن علیه السلام را ندیدم مگر آنکه چشم‌هایم پر از اشک می‌شود زیرا در زمان پیامبر روزی حضرتش از مسجد بیرون آمده چشمش به من افتاد، دست مرا گرفت، با هم به راه افتادیم اما ساکت و سخنی با من نمی‌فرمود تا رسید به بازار (بنی قینقاع) مقداری آنجا را گشت و نگاه کرد، سپس بیرون آمد در حالی که من به همراه حضرت بودم دوباره به مسجد برگشتم، پیامبر به حالت غم نشستند، به طوری که زنانها را در بغل گرفتند. ناگهان امام حسن علیه السلام وارد شد و خود را به شدّت و سرعت در دامان آن حضرت انداخت و دست خود را میان محاسن پیامبر نموده، آن‌گاه پیامبر دهان مبارکش را گشود و او دهان خود را در میان دهان آن

حضرت نهاد، سپس رسول خدا فرمود: خداوندا، من او را دوست دارم، تو نیز او و دستدار او را دوست بدار.^۱

گرامی بودن آن حضرت در نزد پیامبر ﷺ

شخصی در زمان پیامبر ﷺ گناهی مرتکب شده بود، از هیبت پیامبر ترسید و مدتی مخفی شد. روزی در مسیر خود در مسیر خلوتی، حسنین علیهما السلام را دید، آن دو آقازاده را برداشت و روی شانه‌هایش سوار کرده به حضور پیامبر رسید و عرض کرد: ای رسول خدا، من به خدا و به این دو نور دیدگانت پناه آوردم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این کار به گونه‌ای خندیدند که دست مبارکشان را جلوی دهان گذاردند، سپس به او فرمود: برو تو آزادی و به حسنین علیهما السلام فرمود: شفاعت شما را در مورد او پذیرفتم، خداوند این آیه را نازل فرمود:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.^۲

اگر مردم هنگامی که به خود ستم روا داشتند و مرتکب گناه شدند نزد تو آیند و از خدا طلب آمرزش نمایند و رسول خدا برای آنان استغفار کند، خداوند را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند.^۳

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: روزی حضرت فاطمه علیها السلام به من فرمود: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب‌تر از شما هستم. من گفتم نه بلکه من

۱- الامام المجتبی، رحمانی، ص ۷۰.

۲- سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- الامام المجتبی، رحمانی، ص ۹۳.



محبوب ترم. امام حسن علیه السلام عرض کردند: نه بلکه من محبوب ترم و امام حسین علیه السلام عرض کردند: نه بلکه من محبوب تر هستم، در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند و فرمودند: دخترم موضوع سخن شما چه بود؟ من جریان را عرض کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیه السلام را دربرگرفت و او را بوسید، مرا در کنار خود نشانید و پیشانیم را بوسید، حسن علیه السلام را بر زانوی راست و حسین علیه السلام را بر زانوی چپ نهاد و آن دو را بوسید و فرمود:

شما در دنیا و آخرت به من سزاوارتر هستید، هر کس شما را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد و هر کس با شما دشمنی کند خدا دشمن او است. شما از من و من از شما هستم، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، هیچ بنده‌ای در دنیا ولایت و سرپرستی شما را نمی‌پذیرد مگر آنکه خداوند ولی و سرپرست او در دنیا و آخرت است.^۱

امام مجتبی علیه السلام و شرکت در مباحله

وقتی مسیحیان (نجران) به مدینه آمدند. با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحث و گفتگو داشتند، و سرانجام حقیقت آن حضرت را با مناظره و گفتگو پذیرفتند. سرانجام قرار بر آن شد با یکدیگر «مباحله» کنند، یعنی دو طرف در برابر یکدیگر قرار گیرند و هر کدام آنچه را حق می‌دانند و طرف مقابل قبول ندارد بیان کنند و سپس از خداوند بخواهند طرف مقابل را مورد لعنت خود قرار دهد و بر او خشمگین گردد.

۱- الامام المجتبی، رحمانی، ص ۱۰۶.

در این جریان، طرف مقابل پیامبر ﷺ روشن بود، همان مسیحیانی بودند که از منطقه‌ی «نجران» آمده بودند ولی از این طرف جمع کوچکی بودند عبارت از وجود مقدس پیامبر ﷺ و حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام، قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
 أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
 عَلَى الْكَاذِبِينَ»

پس هر که درباره‌ی او (قرآن یا عیسی) با تو به بحث و مجادله پرداخت پس از آنکه علم آن به تو رسیده است پس بگو بیائید ما و شما، فرزندان و زنان و جان‌های خویش را بخوانیم، آنگاه به درگاه خدا زاری کنیم و در حق یکدیگر نفرین کنیم و لعنت خدا را بر هر کدام از ما دو گروه که دروغ‌گوست قرار دهیم.^۱

در هر حال، روز بیست و پنجم ماه ذیحجه در سال دهم هجرت رسول خدا ﷺ در حالی که دست امام حسن علیهم‌السلام را به دست راست گرفته و امام حسین علیهم‌السلام را در آغوش داشتند همراه با حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما‌السلام به سوی محل مقرر آمدند. مردم همگی برای تماشا آمده بودند، رنگ از چهره‌ی بزرگان طرف مقابل، یعنی مسیحیان پرید و چنان مضطرب شدند که نزدیک بود عقل از سرشان برود. یکی از آنها به دیگری گفت: آیا با او مباحله کنیم؟ پاسخ

داد؛ مگر نمی‌دانی که هیچ قومی با پیامبر مباحله نکردند جز آنکه هلاک شدند. بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمائید یکی از افرادی که دعایش در پیشگاه پروردگار عالم مستجاب است و رسول خدا ﷺ به آنها فرموده بودند وقتی من دستم برای نفرین بالا رفت و نفرین کردم شما «آمین» بگوئید، امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام است.

در این آیه شریفه نکته‌ی بسیار جالبی است که گذشتن از آن بی‌انصافی است و آن این است که چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در این آیه سه جمله وجود دارد. به این گونه «ابناء»، «نساء»، «انفس» و گروهی که همراه پیامبر بودند، غیر از شخص خود پیامبر، عبارت است از حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام، ما باید آن سه جمله را بر این افراد منطبق سازیم. قهراً واژه‌ی (ابناء) یعنی فرزندان، شامل امام حسن و امام حسین علیهما السلام خواهد شد و واژه‌ی «نساء» یعنی زنان شامل حضرت فاطمه علیها السلام می‌شود، باقی می‌ماند یک واژه که آن عبارت از «انفس» یعنی خودمان و از این گروه هم باقی می‌ماند یک نفر و او حضرت علی علیهما السلام است. بدین ترتیب می‌بایست واژه‌ی «انفس» یعنی خودمان شامل آن حضرت گردد و معنای آن چنین می‌شود، وقتی پیامبر دعوت کننده است و به دستور خداوند می‌فرماید دعوت می‌کنم، فرزندان و زنان و خودمان را یعنی حضرت علی علیهما السلام فرد پیامبر یا به تعبیر صحیح‌تر جان پیامبر است.

ممکن است در اینجا بگوئید منظور از «انفس» یعنی خودمان، خود شخص پیامبر است. بدین ترتیب معنی آیه چنین می‌شود که پیامبر ﷺ می‌فرماید: من



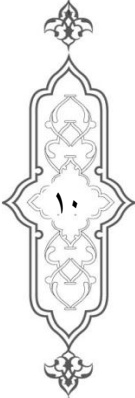
دعوت می‌کنم فرزندان و زنان و خودم را، در نتیجه واژه «انفس» شامل خود پیامبر می‌شود نه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ.

در پاسخ می‌گوئیم؛ اولاً از نظر ادبی نمی‌تواند واژه‌ی «انفس» شامل پیامبر شود، زیرا حضرت پیامبر دعوت کننده است ملاحظه بفرمائید خداوند به او می‌فرماید: بگو دعوت می‌کنیم، مخاطب خداوند شخص رسول خداست و ایشان در این آیه دعوت کننده هستند. و اگر دقت بفرمائید کسی که دعوت کننده است نمی‌تواند خودش را دعوت کند، یعنی مثل این می‌ماند که کسی بخواهد مهمانی بدهد افرادی را که مهمان خواهند شد دعوت می‌کند، بعد از او بیرسند چه افرادی را دعوت کردی بگوید خودم را دعوت کردم و دیگران را، در جواب چنین فردی می‌گویند: آقا شما که خود را به خانه‌ی خود نباید دعوت کنید و این زشت است که کسی افرادی را در موردی دعوت کند و خودش را نیز دعوت نماید، و آن هم در کتاب آسمانی ما که کتابی است بدون غلط و در نهایت فصاحت و بلاغت.

پاسخ دیگری که باید بگوئیم این است که اگر منظور از «انفس» خود پیامبر باشد، شخص حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که پیامبر ایشان را به همراه خود آورده از آیه خارج می‌شود چون هیچ واژه‌ای شامل آن حضرت نمی‌شود.

دریافت معارف از فرمایشات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

امام با اینکه در ظاهر کودک بودند اما هر روز به مجلس درس پیامبر حضور یافته و آنچه از جدشان می‌شنیدند بعد از آمدن به منزل برای مادر نقل می‌کردند. گوئی مادر به عنوان یک استاد، مراقبت دقیق از فرزندش می‌فرمود و هر روز او



را امتحان می فرمود و پس از آمدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به منزل، حضرت زهرا علیها السلام، عین فرمایشات پیامبر را برای همسر نقل می کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: شما که در مسجد نبودید چگونه آگاهی یافتید؟ می فرمود: فرزندم حسن برای من نقل کرده است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی تصمیم گرفتند این بیان و گفتگوی فرزند با مادر را از نزدیک ببینند و بشنوند. بدین جهت آن روز زودتر از امام حسن علیه السلام به خانه آمده و خود را پشت پرده پنهان کردند تا وقتی امام حسن علیه السلام می آیند پدر را نبینند و آزادانه شنیده ها را بیان کنند، ولی جالب است که آن روز وقتی مادر از فرزند پرسیدند بسم امروز پیامبر چه مطلبی را فرمودند؟ امام مجتبی علیه السلام تأملی کردند به گونه ای که گوئی قادر بر سخن نبودند. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: فرزندم تو را چه شده چرا نمی توانی سخن بگوئی؟ عرض کرد: «یا اُمّاهُ لَا تَعْجَبِي مِمَّا عَرَفِي فَإِنَّ كَبِيرًا يَرَعَانِي»، مادر از این حالت من تعجب نکنید، گویا بزرگی مراقب من است.^۱ یعنی آن روز جو حاکم بر خانه به گونه ای دیگر بود زیرا مقام والای ولایت، پشت پرده بود و همه چیز را نظاره می فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مراقبت ویژه

برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند؛ چه چیز از پیامبر به یاد داری؟ فرمود: روزی یکی از خرماهایی که به عنوان صدقه آورده بودند برداشتم و در دهان خود گذاشتم، متوجه شدند از جا پریده و آن خرما را از

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۴۸.

دهانم بیرون آوردند، برخی از حاضران عرض کردند: یا رسول الله از این یک دانه خرمائی که حسن او را در دهان گذاشته چه چیزی کم می شود؟ فرمودند: این خرمای صدقه است و صدقه بر ما آل محمد حلال نیست.^۱

سه روز روزه گرفتند و هر سه روز تنها غذای افطار را به دیگران بخشیدند.

سوره مبارکه‌ی انسان بیان کننده‌ی گوشه‌ای از مقامات انسان کامل است، بنا به نقل جمهور مفسرین و محدثین این سوره یا حداقل بخشی از آیات این سوره در شأن خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شده است.

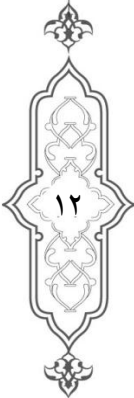
جالب است که در این سوره ابتداءً سخن از انسان است و ماجرای آفرینش او را از نطفه‌ی آمیخته‌ی از زن و مرد بیان می‌فرماید، سپس به فلسفه‌ی خلقت انسان یعنی ابتلاء و آزمایش الهی اشاره فرموده و به دنبال آن جریان معروف ایثار خاندان پیامبر را به رخ انسان‌ها می‌کشد. ماجرا از این قرار است:

امام حسن و امان حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام هر دو بیمار شدند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با جمعی از اصحاب به عیادت آن دو آمده و در این ملاقات به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پیشنهاد کردند خوب است برای بهبود فرزندان خود نذر کنید، حضرت پذیرفتند و نذر کردند اگر این دو آقازاده سلامتی را به زودی باز یافتند سه روز روزه بگیرند، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام و فضه که خدمتگزار این خانه است، آن دو نیز این نذر را پذیرفته و متعهد شدند، چیزی نگذشت که این دو آقازاده بهبود یافتند و به دنبال

آن حضرت مولی و حضرت فاطمه علیها السلام و فضّه که نذر کرده بودند تصمیم بر ادای نذر گذاشتند.

جالب است که وقتی تصمیم گرفتند سه روز روزه بگیرند، خانه از مواد غذایی خالی بود و قوتی برای افطار نداشتند، بدین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد «شمعون» یهودی آمده و سه پیمانه جو از او قرض گرفتند یا به قول برخی مقداری پشم از او گرفتند تا حضرت زهرا علیها السلام آنها را به صورت نخ درآورند و بهای آن سه پیمانه جو بود که از او دریافت کردند، حضرت زهرا علیها السلام آن را سه قسمت کرده؛ قسمت اول را روز اول با دستاس آرد کرده و برای افطار آن روز پنج عدد نان تهیّه فرمودند، روز اوّل پس از اذان مغرب و پس از اداء نماز سفره گسترده شد و نان‌ها در آن قرار گرفت، ولی پیش از آنکه دست کسی از حضار به نان دراز شود، در خانه را کوبیدند، وقتی در باز شد دیدند فقیری به سؤال آمده، می‌گوید: من مسکینی از فقرای مدینه‌ام، گرسنه‌ام، مرا سیر کنی. خداوند شما را از غذاهای بهشتی سیر کند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سهم نان خود و سپس حضرت صدیقه علیها السلام و به دنبال آن دو، فضّه هر کدام سهم نان خود را به آن دادند. در این میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام که به پیروی از پدر و مادر روزه گرفته بودند آن دو هم سهم نان خود را به فقیر دادند و هر کدام با مختصری آب، روزه را افطار کردند.

روز دوّم؛ بدین منوال غذا تهیّه شد و اوّل افطار صدای در را شنیدند، امروز یتیمی از ایّتام مدینه بود که گرسنگی بر او فشار آورده و به خانه‌ی امیدشان یعنی



بیت وحی و خانه‌ی ولایت آمده و اظهار گرسنگی کرد، امروز نیز همچون روز قبل همه سهم نان خود را به او دادند.

روز سوّم؛ به منوال روزهای گذشته اوّل افطار در خانه کوییده شد ولی امروز خیلی جالب بود، زیرا سؤال کننده اسیر بود، فردی که هنوز مسلمان نشده و به تعبیر دیگری بیگانه است و در خانه‌ی یکی از مسلمانان نگهداری می‌شد ولی در نهایت گرسنه بوده و خانه‌ی امیدش را پیدا کرده، برای سیر کردن شکم خود در این خانه را کوییده، امروز نیز چون دو روز گذشته تنها غذای افطار این خانواده در دست به او داده می‌شود ولی خود این افراد با آب افطار می‌کنند.

فردای آن روز امام امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بودند به مسجد رفتند، پیامبر نگاهی به چهره‌ی رنگ پریده آن دو آقازاده کردند از حضرت مولی جریان را پرسیدند، وقتی فهمیدند با ناراحتی زیاد به خانه آمدند دیدند حضرت صدیقه علیها السلام که در محراب عبادت ایستاده همچون فرزندانش شکم مبارکش به پشت چسبیده، پیامبر ناراحت شدند، ناگهان جبرئیل آمده عرض کرد: سلام خدا بر تو باد! یا محمد بگیر این را، گوارایت باد. فرمود: چه چیز را بگیرم؟ سوره‌ی مبارکه‌ی انسان را.

عظمت این ماجرا بیش از آن است که در این جزوه بگنجد. ما فقط برای بیان فضیلت آن عزیزان فقط به نقل جریان بسنده می‌کنیم، باشد که خوانندگان محترم برای آگاهی از کم و کیف و بازتاب این جریان به کنکاش افتند و تاریخ را ورق بزنند تا برق صفحات طلائی آن دیدگان‌شان را نوازش دهد.

تنها به یک نکته اشاره می‌کنم و آن اینکه این ماجرا و نزول سوره در شأن این خانواده تنها به نقل مفسران و محدثان شیعه نیست بلکه بزرگان اهل تفسیر و حدیث از برادران اهل سنت نیز بدین نکته معترفند.

امام مجتبی‌علیه‌السلام در زمان امامت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام

پس از شهادت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امام مجتبی‌علیه‌السلام و برادرشان حضرت امام حسین‌علیه‌السلام در کنار پدر و در حریم ولایت امام زمان خود ساکت می‌زیستند و حتی در مسائل سیاسی روز هم هیچگونه موضعی نداشتند و از نظر فضائل و مناقب، چون ستاره‌ای در کنار خورشید کاملاً تحت الشعاع بودند مگر در بعضی از موارد که حضرت مولی، مصلحتی می‌دیدند که این اختر فروزان، به گونه‌ای تجلی کنند، از جمله:

در زمان ابوبکر روزی، عربی نزد او آمده و گفت: من در حال احرام بودم، در مسیر خود به یک عدد یا چند عدد (تخم شترمرغ) برخوردم، آنها را برداشتم شکستم و از آن غذائی درست کرده و خوردم آیا چیزی به عنوان کفاره بر من واجب است یا نه؟

خلیفه از پاسخ عاجز بود، او را به سراغ عمر فرستاد، او نیز نمی‌توانست پاسخ بدهد، از عبدالرحمن سؤال کرد؛ او هم متحیر شد. سرانجام همه به اجماع او را نزد حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرستادند، حضرت در حالی که دو پسرشان حسنین‌علیه‌السلام در خدمتشان بودند فرمودند: از هر کدام از این دو آقا زاده می‌خواهی سؤال کن، مرد عرب رو به امام حسن‌علیه‌السلام کرده و سؤال خود را تکرار کرده،

حضرت فرمودند: آیا شتر داری؟ عرض کرد: آری. امام حسن علیه السلام فرمودند: به تعداد تخم‌هایی که از شتر مرغ استفاده کردی، شتر ماده را نزد شترهای نرها کن، هرچه از آمیزش آنها به دست آمد و هر تعداد که زائیدند، بچه‌های شتر را به خانه‌ی کعبه هدیه کن، در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پسرم برخی از شترها توانائی زایمان ندارند و فرزند خود را سقط می‌کنند، اینجا چه باید کرد؟ عرض کرد: پدرم اگر برخی از این شترها آن گونه بودند حتماً در میان تخم‌های شتر مرغ هم برخی فاسد بودند، حضرت مولی خرسند شده و رو کردند به حاضران، در حالی که توانائی علمی فرزندشان را به رخ آنها می‌کشیدند، فرمودند: *مَعَاشِرَ النَّاسِ*، ای مردم آنچه این جوان امروز پاسخ داد همان چیزی است که قبلاً سلیمان بن داود فهمیده بود.^۱

امام مجتبی علیه السلام در زمان خلفاء

با توجه به این که امام حسن علیه السلام معتقد به امامت پدرشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند قهراً تا وقتی آن حضرت زنده بودند، امام حسن علیه السلام هیچ گونه موضع خاصی از سوی خود و مستقلاً در برابر خلفا نداشتند زیرا گرچه آن حضرت تمام شرایط لازمه‌ی امامت و علم و سیاست الهی را دارا بودند ولی در زمان پدر، کاملاً مطیع و تسلیم بودند و سیاست پدرشان را بهترین سیاست می‌دانستند و هیچ گونه نقش استقلال‌ی از خود نشان نمی‌دادند و حضرت امام

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰.

حسین علیه السلام نیز این گونه بودند چه در زمان پدرشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و چه در زمان امامت برادرشان حضرت امام حسن علیه السلام، زیرا مسلم است که در یک زمان دو امام رهبری نخواهند کرد، رهبری مخصوص یکی از آن دو است و دوّمی تبعیت خواهد فرمود، بدین ترتیب موضع سیاسی حسنین علیهم السلام در زمان خلفاء همان سیاست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و هیچ گونه بروز و ظهوری غیر از تبعیت کامل از پدر بزرگوارشان نداشتند.

امام مجتبی علیه السلام در زمان خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دوران خلافت خلفا گذشت و سرانجام بعد از مرگ عثمان توده‌ی مردم به این نکته رسیدند که کسی جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌تواند این جامعه‌ی اسلامی را رهبری کند، بدین جهت با اصرار و فشار به خانه‌ی حضرت هجوم آوردند و همه یک صدا تقاضای بیعت کردند، البته برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار سخت بود، جامعه‌ای که سال‌ها با یک سری برنامه‌های حکومتی مخصوص عادت کرده‌اند، برگرداندن آن به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیاده کردن آن احکام بسیار مشکل بود. بدین جهت در برابر هجوم فرمودند: «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي»، مرا رها کنید و دیگری را برای این کار سراغ بگیرید، زیرا ما به سوی برنامه‌ای می‌رویم که چهره‌های گوناگون و رنگ‌های مختلف دارد، دل‌ها بر آن پذیرش ندارد، و عقل‌ها بر آن ثابت نخواهد بود، ولی توده‌ی مردم جز فشار و هجوم و اصرار بر قبول چیزی نمی‌فهمیدند، آنچنان هجوم آوردند که فرمود: همانند موهای

اطراف گردن گفتار، پُر و با فشار از هر سو مرا احاطه کردند به گونه‌ای که نزدیک بود حسنین علیهما السلام لگدمال شوند (یا ممکن است نظر حضرت از (حسنان) دو شصت پای مبارک باشد)، دو طرف من از کثرت جمعیت در فشار سخت بود، گرد من جمع شده بودند و همچون گوسفندانی که زانو بزنند دور من زانو زده و حرکت نمی‌کردند، در هر حال هر گونه بود امام بالاجبار این مسئولیت را پذیرفتند و خانواده‌ی امام در رأس آنان حضرت امام حسن علیه السلام که در آن روز سن مبارکش از سی سال گذشته بود، در خدمت حضرت امیرالمؤمنین وارد سیاست جدید شدند و مشکلات فراوان اطراف آنها را احاطه کرد.

طبیعی‌ترین بیعت

در اینجا توجه به یک نکته بسیار مهم است، اگر چه سخن ما در این بخش در مورد امام مجتبی علیه السلام و نقش آن حضرت در زمان حکومت و رهبری ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است ولی به عنوان یک نکته‌ی مهم خارج از بحث عرض می‌کنیم که در تاریخ خلافت اسلامی هیچ خلیفه‌ای مانند حضرت علی علیه السلام با اکثریت قریب به اتفاق آراء برگزیده نشده و گزینش او بر آراء صحابه و نیکان از مهاجرین و انصار و فقیهان و قاریان متکی نبوده است، این تنها امام علی علیه السلام است که خلافت را از این بابت به دست آورد و به عبارت بهتر زمامداری از این راه به حضرت علی علیه السلام رسید.

امام در یکی از این سخنان خود کیفیت ازدحام و استقبال بی‌سابقه‌ی مردم را برای بیعت با او چنین توصیف می‌فرماید:

حَتَّىٰ انْقَطَعَتْ الْأَنْعَلُ وَسَقَطَ الرِّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ
النَّاسِ بَبِيْعَتِهِمْ أَيَّامًا أَنْ أُبْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا
الْعَلِيلُ وَحَسِرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.

بند کفش پاره شد و از هم بگسست و عبا از دوش بیفتاد و ناتوان زیردست و پای مردم ماند و شادی مردم از بیعت با من به حدی رسید که کودک خوشنود شد و پیر و ناتوان به سوی بیعت آمد و دختران برای مشاهدهی منظره‌ی بیعت نقاب از چهره به عقب زدند^۱.

عبدالله بن عمر فرزند خلیفه‌ی دوم از بیعت با امام خودداری کرد زیرا می‌دانست که خلافت برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هدف نیست و هرگز برای آن سر و دست نمی‌شکند و آن را تنها برای اقامه‌ی حق و اجرای عدالت و بازنگری حقوق ضعیفان و ناتوانان می‌خواهد. روز دوم بیعت که روز بیست و ششم ماه ذی‌حجه‌ی سال سی و پنج هجری بود، عبدالله به نزد امام آمد و به قصد منصرف کردن حضرت از قبول بیعت، تلاش کرد و می‌خواست به بیان خود در آن حضرت تردیدی به وجود آورد، گفت: بهتر است که کار بیعت را به شورا واگذاری زیرا همه‌ی مردم به خلافت تو راضی نیستند، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از سخن او برآشفته و فرمودند: وای بر تو، من که از آنان نخواستم که با من بیعت کنند، آیا ازدحام آنان را مشاهده نمودی؟ برخیز و برو ای نادان، فرزند عمر چون محیط مدینه را مساعد ندید راه مکه را در پیش گرفت، زیرا می‌دانست که مکه حرم امن خداست و



امام عَلَيْهِ السَّلَام احترام آنجا را پیوسته رعایت خواهد فرمود^۱.

بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمائید هیچ اکراه و اجباری برای بیعت آن حضرت نبود و حتی فرزند خلیفه که بیعت نکرد آزادانه و بدون ترس حضرت را از قبول بیعت نصیحت می‌کرد و می‌خواست کاری کند که منصرف شوند، ولی در عین حال آزاد بود و آزادانه مدینه را به سوی مکه ترک کرد.

طلحه و زبیر که بر اساس شورائی که عمر برای بعد از خود ترتیب داده بود و آن دو را در کنار حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام عضو آن شورا قرار داده و بدین وسیله به آنها بها داد و آنان را از نظر روانی به فکر همتائی و هم‌سانی با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در اداره امور مملکت قرار داد، پس از آنکه با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام همچون دیگران بیعت کردند ولی فکر می‌کردند که حتماً حضرت آنان را بر دیگران امتیاز داده و پست و مقامی مهم و حقوق بیشتری به آنان می‌دهد و دیدند برخلاف آنچه فکر می‌کردند حضرت هیچ گونه امتیازی به آنان نداد، به فکر افتادند که بیعت خود را بشکنند و در برابر حضرتش به قیام مسلحانه بپردازند، ادعا کردند، اگر چه ما بیعت کردیم ولی بیعت ما از روی میل و آزادی نبوده است، بیعت خود را شکستند، جالب است که به گفته‌ی مورخان بیعت آن دو با میل و رغبت بوده و خود حضرت مولی عَلَيْهِ السَّلَام درباره‌ی بیعت آنان که ادعا می‌کردند بدون آزادی بودند چنین فرمودند:

زبیر فکر می‌کند که با دست خود بیعت کرد نه با قلب خویش، چنین نبوده

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰.

است، او به بیعت اعتراف کرد و ادّعی پیوند خویشاوندی نمود، او باید بر گفته‌ی خود (که می‌گوید بیعتش قلبی و از روی میل و اختیار نبوده) دلیل و گواه بیاورد، یا اینکه بار دیگر به بیعتی که از آن بیرون رفته است بازگردد.^۱

امام علیه السلام در مذاکره‌ی با طلحه و زبیر پرده را بیشتر بالا می‌زند و اصرار آنان را بر بیعت با خود یادآور می‌شود، آنجا که می‌فرماید: من هرگز به خلافت میل نداشتم و در آن برای من هدفی (به اصل بیعت) نبود، شماها مرا به آن دعوت کردید و بر گرفتن زمام آن وا داشتید.^۲

عوامل مخالفت با حضرت علی علیه السلام

حال که سخن به اینجا رسید بد نیست اشاره‌ای به عوامل مخالفت با حضرت علی علیه السلام شود زیرا حضرت علی علیه السلام با آن همه عظمت و بزرگی که در نظر ما و سایر مردم جهان دارد کسی نبود که با او و روش او مخالفت شود ولی متأسفانه در تاریخ می‌خوانیم هنوز چند روزی از حکومت عادی آن حضرت نگذشته بود که زمزمه‌ی مخالفت شنیده شد و بالاخره گروهی علناً با آن حضرت درگیر شده و برای کشتن و از بین بردن آن حضرت سپاه آراستند.

اختلاف و دودستگی‌ای که پس از گزینش امام علی علیه السلام برای رهبری در میان مسلمانان پدید آمد کاملاً بی‌سابقه بود و هرگز چنین اختلافی در دوران زمامداری سه خلیفه‌ی پیش‌بروز نکرده، درست است که خلیفه‌ی نخست با اختلاف و نزاع

۱- شرح نهج البلاغه عبده، خطبه ۷.

۲- شرح نهج البلاغه عبده، خطبه ۲۰۰.



برگزیده شد و با موج اعتراض از ناحیه‌ی کسانی که مقام رهبری را یک مقام انتصابی از جانب خدا می‌دانستند روبه‌رو گردید ولی دیری نپائید که اوضاع رو به آرامی نهاد و گروه‌های مخالف بنا بر مصالح عالی اسلامی لب فرو بستند و حفظ کیان اسلام و وحدت مسلمانان را بر همه چیز مقدم داشتند، انتخاب دو خلیفه‌ی دیگر نیز هرچند بدون اختلاف نبود ولی چیزی نگذشت که غوغا فرو نشست و هر دو خلیفه بر اوضاع مسلط شدند ولی پس از انتخاب علی علیه السلام گروهی به مخالفت علنی با وی برخاستند و شکاف عمیقی در امت اسلامی پدید آوردند.

مخالفت آنان با حکومت علی علیه السلام علل دیرینه داشت. گروهی از بستگان مخالفان اسلام به دست حضرت علی علیه السلام در جنگ‌ها کشته شده بودند، مانند ولید بن عتبه و سعید بن العاص که پدر آنها در جنگ بدر کشته شده بود، هر لحظه در صدد انتقام بودند و هرگز حکومت حضرت را نمی‌پذیرفتند ولی صرف‌نظر از این علت، آنچه که به دست مخالفان بهانه داد دو مسئله بود:

۱- الغای تبعیضات ناروا در تقسیم بیت‌المال.

۲- عزل فرمانداران ناشایست خلیفه‌ی پیشین.

این دو موضوع سبب شد که گروهی دنیاپرست و جاه طلب بر ضد امام علیه السلام برخیزند و اموال و ثروت خود را که به ناحق گرد آورده بودند از قلمرو مصادره‌ی امام علیه السلام نجات بخشند.

امام علیه السلام می‌خواست که در دوران حکومت خود مردم را به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگرداند و سیره و روش او را در امر رهبری به طور مطلق زنده کند

ولی متأسفانه پارسائی و پرهیزگاری دوران رسول خدا ﷺ از میان مردم رخت
بربسته بود، اخلاق عمومی دگرگون و شیوه‌ی پیامبر اکرم ﷺ فراموش شده بود
و تبعیضات ناروا در روان مردم و ارکان جامعه رسوخ کرده و زمام امور به دست
افراد ناصالح سپرده شده بود.

در شورای شش نفری عمر، (که برای رهبری بعد از خود تعیین نموده بود)
عبدالرحمان بن عوف سرمایه‌دار قریش به علی ع پیشنهاد کرد که اگر بر طبق
کتاب خدا و سنت پیامبر و روش شیخین عمل کند با او بیعت خواهد کرد، ولی
حضرت علی ع شرط او را نپذیرفت و فرمود بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر
و تشخیص خویش عمل می‌کنم نه بر روش دو خلیفه‌ی پیشین، مقاومت امام در
برابر عبدالرحمان سبب شد که آن حضرت دوازده سال از حکومت محروم گردد
و عثمان زمام امور را به دست گیرد.

حالا که امام با اصرار مردم زمام امور را به دست گرفتند وقت آن رسیده بود
که سنت پیامبر ﷺ را در تقسیم بیت‌المال احیا کند. روش پیامبر در بیت‌المال
این بود که هرگز آن را ذخیره نمی‌کرد و همه را میان مسلمانان یکسان تقسیم
می‌کرد و میان عرب و عجم و سیاه و سفید فرقی نمی‌گذاشت.

سخنرانی حضرت علی ع پیش از تقسیم بیت‌المال

قبل از آن که بیت‌المال را تقسیم فرماید، سخنرانی بدین شرح ایراد فرمود:
ای مردم هیچ کس از مادر غلام و کنیز به دنیا نیامده است و همه حرّ و
آزادند، خداوند به برخی از شما نعمت‌های فراوان بخشیده است و کسی که



گرفتار است باید شکیبائی پیشه سازد و با شکیبائی خود بر خدا منت نهد، اکنون بیت‌المال نزد ما حاضر است و ما آن را میان سیاه و سفید به طور مساوی تقسیم خواهیم کرد.^۱

و به دنبال آن به مسئول خزینه‌داری و بیت‌المال «عبیدالله ابن ابی رافع» دستور داد که به هر یک از مهاجرین و انصار سه دینار بپردازد، در این هنگام «سهل ابن حنیف انصاری» زبان به اعتراض گشود و گفت: آیا رواست که من با این فرد سیاه که تا دیروز غلام من بود مساوی و برابر باشم؟ امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: در کتاب خدا میان فرزندان اسماعیل (عرب) و فرزندان اسحاق (که هر دو فرزند حضرت ابراهیم بودند) تفاوتی نمی‌بینیم.

طبیعی است گروهی که در گذشته با نزدیکی به دستگاه خلافت، به عنوان رجال قوم و شخصیت‌های برجسته، حقوق متفاوت داشتند و صاحب آلاف و الوف بودند، این طرز تقسیم بیت‌المال را نمی‌پسندیدند و از همین جا اولین زاویه باز شد و صاحبان اموال و موقعیت مخالف با حکومت شدند.

عزل فرمانداران پیشین

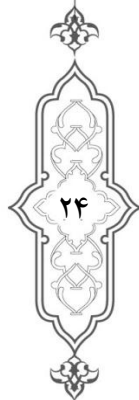
مهم‌ترین تصمیم سیاسی امام عزل فرمانداران خلیفه‌ی پیشین بود و در رأس آنان معاویه بود، علی علیه السلام از روز نخست که خلافت را پذیرفت، تصمیم داشت کلیه فرماندهان زمان عثمان را که اموال و بیت‌المال را در مقاصد و اغراض خاص سیاسی خود مصرف می‌کردند یا آن را به خود و فرزندان‌شان اختصاص

دادند و حکومتی به سان حکومت «کسری» و «قیصر» برای خود به پا کرده بودند از کار برکنار سازد، یکی از اعتراضات امام علیه السلام بر عثمان، ابقاء معاویه در حکومت شام بود و مردم این اعتراض را کراراً از زبان حضرت علی علیه السلام شنیده بودند.

امام علیه السلام در آغاز سال ۳۶ هجری اشخاص برجسته و صالحی را برای حکومت در اقطار و شهرهای بزرگ اسلامی تعیین کردند، «عثمان بن حنیف» را به بصره، «عمّار بن شهاب» را به کوفه، «عبید الله بن عبّاس» را به یمن و «قیس بن سعد» را به مصر و «سهل بن حنیف» را به شام اعزام کردند و همگی جز «سهل بن حنیف» که از نیمه راه برگشت با موفقیت کامل به حوزه‌های فرمانداری خود وارد شدند و زمام کار را به دست گرفتند.^۱

«مغیره بن شعبه» که یکی از سیاستمداران چهارگانه‌ی معروف عرب بود وقتی از تصمیم امام علیه السلام آگاه شد به خانگی حضرت رفت و با وی محرمانه به مذاکره پرداخت و گفت: مصلحت این است که فرمانداران عثمان را یک سال در مقام خود ابقا کنید و هنگامی که از مردم برای تو بیعت گرفتند و فرمانروائی تو بر قلمرو امپراطوری اسلامی از خاور تا باختر مسلم گردید و کاملاً بر اوضاع مملکت مسلط شدید آنگاه هر کس را خواستید عزل کنید و هر کس را خواستید در مقام خود باقی گذارید. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:

«وَاللّٰهُ لَا اُدٰهِنُ فِيْ دِيْنِيْ وَلَا اَعْطِيْ الدِّيْنَ فِيْ اَمْرِيْ» یعنی به خدا سوگند



من در دینم مدهانه نمی‌کنم و امور مملکت را به دست افراد پست نمی‌سپارم. مغیره گفت: اکنون که سخن را درباره‌ی تمام فرمانداران عثمان نمی‌پذیرید، لااقل با معاویه مدارا کنید تا او از مردم شام برای شما بیعت بگیرد، سپس با فراغ بال و اطمینان خاطر، معاویه را از مقامش عزل کنید.

امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: به خدا سوگند دو روز هم اجازه نمی‌دهم که معاویه بر جان و مال مردم مسلط باشد.

جالب است که آن روز مغیره رفت و فردا دوباره به حضور حضرت رسید و نظر امام را که می‌فرمود: باید معاویه کنار رود تصویب کرد و گفت شایسته‌ی مقام تو نیست که در زندگی از دَرِ خدعه و حيله وارد شوی، هرچه زودتر معاویه را نیز از کار برکنار کن.

ابن عباس می‌گوید: من به امام عَلَيْهِ السَّلَام پیشنهاد کردم و گفتم اگر مغیره روز اول تثبیت معاویه را نظر داد هدفی جز خیرخواهی و صلاح‌اندیشی نداشت ولی در پیشنهاد روز دوم خود هدفی برخلاف آن دارد، به نظر من صلاح در این است که معاویه را از کار برکنار نکنی و آن‌گاه که با شما بیعت کرد بر عهده‌ی من که او را از شام بیرون کنم ولی امام عَلَيْهِ السَّلَام این پیشنهاد را نپذیرفتند.

جالب است که در تمام این مسائلی که آن روزها واقع شد، امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام با اینکه هم از نظر سنّ و هم از نظر تجربه و آنچه که از دوران خلافت سه خلیفه‌ی پیشین دیده بودند، صرف‌نظر از علم امامت، کاملاً آگاه و وارد بودند ولی هیچ

گونه اظهار نظری نداشتند، به چند جهت:

اول اینکه معتقد بودند امام زمان ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم هستند و معصوم هر چه انجام بدهد عین حقیقت و مطابق با واقع است و خرده‌گیری و اظهارنظر در برابر او نادرست است.

دوم اینکه وظیفه‌ی هر مسلمان معتقد به مسئله‌ی امامت: (ولو شخصیتی که بعد از آن امام، امام خواهد شد و از کودکی دارای علم و سیاست بوده) سکوت و تبعیت محض است.

ولی در موقعیت یک عاشق فرهیخته که شیفته‌ی کمال و جمال و جلال پدر بزرگوارشان بودند در خدمت ایشان بوده و آماده بودند تا امام فرمان دهد و ایشان عمل کنند.

توطئه‌ی مخالفین حکومت امام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام علیه السلام به تکلیف الهی خویش عمل کردند و ظالم را لحظه‌ای مهلت ندادند. ولی جالب است، کسانی که معتقد بودند اگر امام، معاویه را در حکومت شام تثبیت فرماید بهتر است، به زودی متوجه شدند مطلب غیر از آن چیزی بود که آنان فکر می‌کردند. زیرا معاویه که از دیرهنگام منتظر بود تا شاید بتواند به حکومت برسد، وقتی خبر مرگ عثمان به او رسید پیش از آنکه نامه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر عزل یا تثبیت او برسد، مقدمات کار را انجام داد و خود را برای رسیدن به حکومت و خلافت بر پهنه‌ی سرزمین اسلامی آماده کرد.

بدین جهت تا خلیفه کشته شد، «نعمان بن بشیر» با نامه‌ی همسر عثمان و پیراهن خونین او رهسپار شام شد و اوضاع مدینه را گزارش کرد. معاویه بلافاصله منبر رفت و پیراهن عثمان را به دست گرفت و به مردم نشان داد و آنان را به گرفتن انتقام خون خلیفه دعوت کرد.

مردم با دیدن پیراهن خونین خلیفه سخت گریستند و گفتند تو پسر عموی خلیفه و ولیّ شرعی او هستی، ما نیز مانند تو خواهان انتقام خون او هستیم. سپس با او به عنوان امیر منطقه‌ی شام بیعت کردند.

معاویه افرادی را برای آگاه ساختن شخصیت‌های برجسته‌ای که در استان شام می‌زیستند، اعزام کرد و نامه‌ای نیز به «شرحبیل کندی» شخصیت متنفذ شهر «حمص» نوشت و از او درخواست کرد که با او به عنوان امیر منطقه شام بیعت کند، او در پاسخ نوشت؛ تو خطای بزرگی مرتکب شده‌ای و از من درخواست می‌کنی که با تو به عنوان امیر شام بیعت کنم، ولی خون خلیفه‌ی پیشین را آن کسی می‌تواند بازستاند که خلیفه‌ی مسلمین باشد نه امیر منطقه، از این جهت من با تو به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت می‌کنم.

وقتی نامه‌ی «شرحبیل» به معاویه رسید، سخت خوشحال شد و نامه را برای مردم شام خواند و از آنان به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت گرفت، سپس باب مکالمه را با امام علی علیه السلام گشود.^۱

کار دیگری که معاویه انجام داد، دو نامه به طلحه و زبیر نوشت و آن دو را در

برابر حکومت به قیام واداشت، آنان را به تسلط بر دو شهر بزرگ اسلامی یعنی کوفه و بصره تشویق نمود، در نامه‌ی خود به زبیر این چنین نوشت:

من از مردم شام برای تو بیعت گرفته‌ام پس زودتر خود را برای تصرف کوفه و بصره آماده ساز و من پس از تو با طلحه بیعت کردم، هرچه زودتر به خونخواهی عثمان قیام کنید و مردم را برای آن فرا خوانید.

زبیر از مضمون نامه بسیار خوشحال شد و طلحه را از آن آگاه ساخت و هر دو مصمم شدند که بر ضد امام عَلَيْهِ السَّلَام قیام کنند. در نامه‌ای که به طلحه نوشت او را به شکل دیگری تحریک کرد و نوشت: من کار خلافت را برای هر دو نفر شما هموار ساخته‌ام، هر کدام از شما خلافت را به دیگری واگذار کنید. پس از درگذشت او دیگری خلیفه‌ی مسلمین خواهد بود.^۱

به دنبال این برنامه، معاویه با زیرکی قدم اول نفاق و اختلاف را در میان یاران امام برداشت و طلحه و زبیر را بر علیه امام تحریک کرد، گرچه وعده‌ی خلافت به آن دو داده بود و به دروغ ادعا کرد برای آنها از مردم شام بیعت گرفته ولی نقشه را به گونه‌ای طرح کرد که حکومت امام عَلَيْهِ السَّلَام را متزلزل کرده و بین یاران امام جنگ بزرگی به وجود بیاورد. قهراً نیروی امام یعنی مردمی که طرفدار آن حضرت هستند جمعی کشته و جمع دیگری خسته می‌شوند و بدین ترتیب حکومت امام رو به ضعف و سستی می‌گذارد، آنگاه وقتی است که خود وارد شود و با جنگیدن با امام عَلَيْهِ السَّلَام به آرزوی دیرینه‌اش یعنی حکومت و خلافت برسد.



در هر حال طلحه و زبیر که هر کدام به تنهایی خواب حکومت بر دنیای اسلام را جداگانه می‌دیدند، قدم اول را در جهت شکستن پیمان و بیعتی که با حضرت داشتند برداشتند، خدمت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدند و عرض کردند:

ما با شما بیعت کردیم که در رهبری شریک باشیم، امام شرط آنها را تکذیب نموده، فرمود: شما با من بیعت کردید که مرا در وقت ناتوانی کمک کنید.^۱

«ابن قتیبه» در کتاب «خلفاء» شرح مذاکره‌ی آنان را با امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است. او می‌گوید: آنان رو به علی کردند و گفتند می‌دانی که ما بر چه اساسی با تو بیعت کردیم؟ امام فرمود: بلی می‌دانم، شما بر اساس اطاعت از من بیعت کردید، همانطوری که بر این اساس با ابوبکر و عمر بیعت کردید.

زبیر فکر می‌کرد با بیعت با امام، فرمانروائی عراق را به وی واگذار می‌کند، همانطوری که طلحه خیال می‌کرد که حکومت یمن از آن او خواهد بود، ولی روش امام در تقسیم بیت‌المال و اعزام دیگران به اداره‌ی استان‌های اسلامی آنان را از نیل به آرزوی‌شان محروم ساخت، لذا نقشه کشیدند که از مدینه فرار کنند و دست به توطئه بر ضد امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بزنند، پیش از فرار زبیر در مجمع عمومی قریش چنین اظهار کرد: آیا این است سزای ما؟ ما بر ضد عثمان قیام کردیم و وسیله‌ی قتل او را فراهم ساختیم، در حالی که علی در خانه نشسته بود. وقتی زمام کار را به دست گرفت کار را به دیگران واگذار کرد.^۲

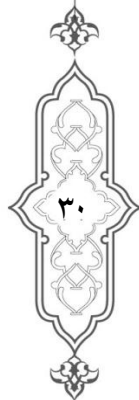
۱- همان، کلمات قصار، شماره ۱۹۸

۲- تاریخ خلفا ج ۱، ص ۴۹.

سرانجام این دو صحابی ساده لوح با نامه‌ای که از سوی معاویه دریافت کردند و در آن نامه از آنها با لقب «امیرالمؤمنین» یاد شده بود و اینکه زودتر دست به کار شوید و هر چه زودتر کوفه و بصره را اشغال کنید پیش از آنکه فرزند ابوطالب بر آن دو مسلط شود و شعار آنان در همه جا این باشد که خواهان خون عثمان هستند و مردم را بر گرفتن انتقام او دعوت کنند، به حضور امام رسیده عرض کردند: ستم‌گری‌های عثمان را در امور مربوط به ولایت و حکومت مشاهده کردی و دیدی که او جز به بنی‌امیه به کسی نظر و توجه نداشت، اکنون که خدا خلافت را نصیب تو کرده ما را به فرمانروائی بصره و کوفه منصوب کن.

امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: آنچه خدا نصیب شما فرموده است به آن راضی باشید تا من در این موضوع بیندیشم، آگاه باشید که من افرادی را به حکومت می‌گمارم که به دین و امانت آنان مطمئن و از روحيات آنان آگاه باشم.

از این بیان امام آن دو بیشتر مأیوس شدند و فهمیدند که حضرت به آن دو اعتماد ندارد لذا جهت سخن را دگرگون کردند و گفتند پس اجازه بده ما مدینه را به قصد انجام «عمره» ترک نموده، به مکه برویم. امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: در پوشش عمره هدف دیگری دارید، آنان به خدا سوگند یاد کردند که غیر عمره هدف دیگری ندارند. امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: شما در صدد شکستن بیعت و مکر و فریب هستید آنان سوگند خود را تکرار کردند و بار دیگر با امام بیعت نمودند. وقتی آن



دو خانه‌ی امام را ترک کردند، امام به حاضران در جلسه فرمود: می‌بینم که آنان در فتنه‌ای کشته می‌شوند. برخی از حضار گفتند: از مسافرت آنان جلوگیری کنید، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: باید تقدیر و قضای الهی تحقق پذیرد، البته این فرمایش اشاره به پشت پرده بود ولی امام می‌خواستند اصل آزادی انسان‌ها را تا پیش از آن که توطئه‌ای داشته باشند را رعایت فرمایند.

ابن قتیبه می‌نویسد:

هر دو پس از خروج از خانه‌ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در مجمع قریش گفتند: این بود پادشاه ما که علی به ما داد، ما بر ضد عثمان قیام کردیم و وسیله‌ی قتل او را فراهم آوردیم در حالی که علی در خانه‌ی خود نشسته بود و حال که به خلافت رسیده است، دبگران را بر ما ترجیح می‌دهد و می‌گوید: طلحه و زبیر با آنکه سوگندهای شدیدی در خانه‌ی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ یاد کرده بودند، پس از خروج از مدینه در راه مکه به هر کس رسیدند بیعت خود را با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انکار کردند.^۱

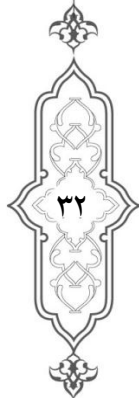
بازگشت عائشه از نیمه راه مدینه به مکه

هنگامی که خانه‌ی عثمان از طرف انقلابیون مصر و عراقی محاصره شده بود عائشه مدینه را به عزم حج ترک گفت و در مکه بود که خبر قتل عثمان را شنید ولی هنوز از بیعت مردم با خلیفه‌ی بعد اطلاع نداشت. در مراجعت از مکه در

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۳. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۴۹.

منزلی به نام «سرف» با مردی به نام «ابن امّ کلاب» ملاقات کرد و از اوضاع مدینه پرسید. او گفت: محاصره‌ی خانه‌ی عثمان هشتاد روز طول کشید و سپس او را کشتند و بعد از چند روز با علی بیعت کردند. وقتی عائشه از اتفاق مهاجرین و انصار بر بیعت با امام آگاه شد، سخت برآشفته و گفت: ای کاش آسمان بر سرم فرو می‌ریخت. سپس دستور داد که کجاوه‌ی او را به سوی مکه برگردانند، در حالی که نظر خود را درباره‌ی عثمان تغییر داد و می‌گفت: به خدا سوگند عثمان مظلوم کشته شده است و من انتقام او را از قاتلان او می‌گیرم، آن مرد گزارشگر رو به او کرده و گفت: تو نخستین کسی بودی که به مردم می‌گفتی عثمان کافر شده است و باید او را که از حیث قیافه شبیه «نعل» یهودی است بکشند، اکنون چه شده است که از سخن اوّل بازگشتی؟ در پاسخ همچون کسی که تیر در تاریکی رها کند، گفت: قاتلان عثمان او را توبه دادند و سپس کشتند، درباره‌ی عثمان همه سخن می‌گفتند و من نیز می‌گفتم اما سخن اخیر من بهتر از سخن پیشین من است. آن مرد در نادرست بودن عذر عائشه اشعاری چند سرود که ترجمه‌ی برخی از ابیات آن، چنین است:

به قتل خلیفه فرمان دادی و به ما گفتی که او از دین خدا خارج شده است، مسلم است که ما در کشتن او به فرمان تو گوش دادیم و عمل کردیم، بدین جهت قاتل او نزد ما کسی است که فرمان به قتل او داده است.



عائشه در برابر مسجدالحرام از کجاوه پیاده شد و به «حجر اسماعیل» رفت و پرده‌ای در آنجا آویخت، مردم دور او جمع شدند و او خطاب به آنان می‌گفت: مردم، عثمان به ناحق کشته شده است و من انتقام خون او را می‌گیرم.^۱

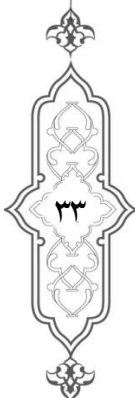
مکه پایگاه مخالفان امام علیؑ

رفته رفته مکه پایگاه مخالفان حکومت امام علیؑ شد، چون از سوئی عائشه به آنجا بازگشت و از سوی دیگر طلحه و زبیر مدینه را به قصد انجام عمره ترک کرده، به مکه رفتند و افراد دیگری که حکومت حضرت علیؑ را به نفع خود نمی‌دیدند، از جمله استانداران عثمان که می‌دانستند امام دارائی آنان را مصادره می‌کند و آنها را به سبب خیانت‌هایی که مرتکب شده‌اند بازخواست خواهد کرد، همه و همه در مکه در پوشش حرمت حریم خدا گرد آمدند و نقشه‌ی نبرد جمل را طرح کردند.

هزینه‌ی جنگ جمل

ادامه‌ی این بحث گرچه ممکن است دور از اصل مطلب ما یعنی شرح زندگانی امام مجتبیٰ علیؑ باشد ولی با توجه به اینکه امام مجتبیٰ علیؑ در آن زمان حضور جدی داشتند و ضمناً گوشه‌ای از تاریخ اسلام و زندگی امامان ماست و لازم است پیروان مکتب مقدس اهل بیت علیهم السلام یک یک نکات و دقائق را بدانند، بدون تردید مناسب خواهد بود.

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۷۲.



توجه فرمائید، جنگی که این گونه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل شد قهراً برای مخالفین و شروع‌کنندگان در این مبارزه هزینه‌ی سنگینی داشت و جالب است بدانید این هزینه از کجا تأمین شد (چون در آن روز استکبار جهانی به گونه‌ی امروز نبود که سلاح‌های مرگبار را در اختیار مخالفین پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار دهد).

هزینه‌ی جنگ جمل را استانداران عثمان که در دوران حکومت او بیت‌المال را غارت کرده و ثروت هنگفتی به دست آورده بودند، پرداختند و هدف این بود که دولت تازه تشکیل یافته حضرت علی علیه السلام را سرنگون سازند و اوضاع به حال سابق بازگردد. مثلاً:

۱- «عبدالله بن ابی ربیع» استاندار عثمان در صنعا یمن، کسی که از صنعا به قصد کمک به عثمان خارج شد و چون در نیمه راه از قتل او آگاه گردید به مکه رفت. وقتی شنید، عایشه مردم را برای گرفتن انتقام خون عثمان دعوت می‌کند وارد مسجد شد و فریاد زد: هر کس که بخواهد برای گرفتن انتقام خون خلیفه در این جهاد شرکت کند، من هزینه‌ی رفتن او را تأمین می‌کنم و به دنبال آن گروه کثیری را برای شرکت در جنگ با حضرت علی علیه السلام مجهز ساخت.

۲- «یعلی بن امیه» یکی از فرماندهان سپاه عثمان که او به پیروی از عبدالله ابن ابی ربیع پول سنگینی در این راه هزینه کرد، به قول طبری در تاریخ خود،



ششصد شتر خرید و در بیرون مکه آماده حرکت ساخت و گروهی را بر آن حمل کرد و ده هزار دینار در این راه پرداخت و بنا به نقل ابن قتیبه در کتاب «خلفاء» او شصت هزار دینار در اختیار زیبر و چهل هزار دینار در اختیار طلحه قرار داد. وقتی امام علیه السلام از بذل و بخشش او آگاه شدند، فرمودند: فرزند امیه این پول را از کجا آورده است؟ جز این است که از بیت‌المال دزدیده است، به خدا سوگند، اگر به او و فرزند ابی ربیعہ دست یابم ثروت آنان را مصادره می‌کنم و جزء بیت‌المال قرار می‌دهم.^۱

۳- عبدالله بن عامر، استاندار بصره، او با اموال زیادی از بصره به مکه فرار کرده بود و هم او بود که نقشه‌ی تصرف بصره را طرح کرد و طلحه و زیبر و عائشه را به گرفتن بصره تشویق نمود، سرانجام استانداران فراری عثمان در مکه دور هم جمع شدند و عبدالله بن عمر و برادر او عبیدالله و مروان بن حکم و فرزندان عثمان و غلامان او و گروهی از بنی امیه نیز به آنان پیوستند ولی با اینکه چهره‌های شناخته شده‌ای بودند، توده‌ی مردم مکه و دیگران با سر و صداها‌ی آنها برای قیام بر ضد امام علیه السلام تحریک نمی‌شدند، از این جهت ناچار بودند که در کنار نیروهای عادی، که با بذل و بخشش استاندارهای برکنار شده عثمان و بنی امیه فراهم شده بود، تکیه‌گاه معنوی نیز داشته باشند و از این راه عواطف دینی

اعرابی را که در مسیر راه زندگی می‌کردند را تحریک کنند. از این جهت، از عائشه و حفصه دعوت کردند که رهبری معنوی این گروه را به عهده بگیرند و با آنان به سوی بصره حرکت کنند.

البته گرچه عائشه از ابتداء ورود به مکه، مخالفت خود را با حکومت امام علیه السلام اعلام داشته بود ولی هرگز برای اجرای نظر مخالف خود نقشه‌ای نداشت ولی عبدالله فرزند زبیر که خواهرزاده عائشه بود نزد او رفت و از روحیه مخالف او با حکومت امام علیه السلام استفاده کرده و به بهانه‌ی خونخواهی خلیفه‌ی مقتول او را تحریک کرد، روز اوّل که عبدالله به خانه‌ی او رفت، با صحبت‌های زیاد او را نرم کرد به طوری که گفت: صبر کن تا فکر کنم ولی عبدالله قول همکاری او را به پدرش و طلحه داد و بالاخره با مراجعه‌ی روز دوّم به خانه‌ی او موافقت او را به دست آورد، و برای تحریک مردم، منادی گروه مخالف همراهی عائشه را با طلحه و زبیر اعلام کرد و بدین گونه مسئله‌ی قیام بر ضدّ امام علیه السلام و حرکت به سوی بصره و تصمیم بر تصرف آن قطعی شد.

طبری، متن شعار خروج کنندگان را چنین نقل می‌کند:

آگاه باشید که امّ المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر عازم بصره هستند، هر کس می‌خواهد اسلام را عزیز گرداند و با کسی که خون عثمان را حلال شمرده‌اند نبرد کند و هر کس که می‌خواهد انتقام خون عثمان را بگیرد با این گروه حرکت کند و



هر کس که مرکب و هزینه‌ی راه ندارد، هم مرکب و هم هزینه‌ی سفر آماده است. از آن سوی، حفصه دختر عمر و همسر دیگر پیامبر در ابتداء امر آمادگی خود را اعلام کرد و گفت من تابع عائشه هستم ولی وقتی آماده‌ی رفتن شد برادرش عبدالله او را از مسافرت بازداشت و حفصه به عائشه پیغام داد که برادرم مرا از همراهی با شما جلوگیری نمود.

اما امام علیؑ در نخستین روزهای حکومت خویش که برنامه‌اش پاکسازی محیط جامعه‌ی اسلامی از حکام خودکامه‌ای بود که بیت‌المال مسلمانان را دزدیده و تصرف کرده و بخشی را به صورت گنج درآورده و بخشی را در راه مصالح شخصی خود و فرزندان‌شان صرف کرده بودند و در رأس آنان «معاویه» فرزند ابوسفیان که از دوران خلیفه‌ی دوم به بهانه اینکه در همسایگی «قیصر» قرار دارد در قصرهای خود در ناز و نعمت بود و هر کس سخنی بر ضد او می‌گفت فوراً تبعید و نابود می‌شد، وقتی خبر سریچی حاکم خودکامه‌ی شام به امام علیؑ رسید. امام علیؑ تصمیم داشت تا به تمرّد معاویه با قدرت پاسخ بگوید و در این فکر بود، ناگهان نامه‌ی «ام‌الفضل» دختر حارث بن عبدالمطلب به وسیله‌ی پیک تندرو رسید و امام را از پیمان شکنی طلحه و زبیر و حرکت آنان به سوی بصره آگاه ساخت، امام علیؑ برنامه را تغییر داده و با همان سپاهی که تصمیم داشتند به شام بروند به سوی بصره راه افتادند تا شاید پیمان شکنان را در نیمه‌ی

راه دستگیر کند و فتنه را در نطفه خفه سازد. از این حیث یکی از فرزندان عباس به نام «تمام» را به فرمانداری مدینه و فرزند دیگرش «قثم» را به فرمانداری مکه نصب کرد و با هفتصد نفر رزمنده از مدینه راه بصره را در پیش گرفت. وقتی به «ربذه» رسید آگاه شد که پیمان شکنان قبلاً احتمال دستگیری خود را در نیمه راه پیش‌بینی کرده بودند و به وسیله‌ی افراد آشنا و «راه‌بلد» از بیراهه عازم بصره شده‌اند.

اگر امام در نیمه راه به آنها رسیده بود یا زودتر آگاه می‌شد برای از هم پاشیدن سپاه آنها با مقاومت روبه‌رو نمی‌شد، زیرا اتحاد طلحه و زبیر صوری بود و هر یک می‌خواست خودش زمام امور را به دست گیرد و دیگری را از صحنه خارج کند، نفاق آنان به حدی بود که لحظه‌ی حرکت از مکه آثار اختلاف در بین آن دو آشکار شد، حتی در مسیر بصره کار امامت در نماز به جای باریک کشید و هر کدام می‌خواست پیشوای همراهان بشود. به همین جهت به فرمان عائشه هر دو از امامت در جماعت محروم شدند و امامت در نماز به فرزند زبیر، «عبدالله» واگذار شد، معاذ می‌گوید: به خدا سوگند اگر این دو نفر بر علی پیروز می‌شدند هرگز در مسئله‌ی خلافت به توافق نمی‌رسیدند.^۱

برخی از یاران امام یادآور شدند که از تبعیت طلحه و زبیر منصرف شوند ولی



امام نظر آنان را نپذیرفت، امام علیه السلام در این مورد سخن بسیار زیبایی دارد، ترجمه‌ی آن بیان این است:

به خدا قسم، من هرگز مانند کفتار نیستم، که با نواختن ضربات آرام و ملایم در لانه‌اش به خواب رود و ناگهان دستگیرش سازند، بلکه من با شمشیر برنده‌ی علاقمندان به حق، کسانی را که پشت به حق کنند می‌زنم و به یاری دست‌های فرمانبران، عاصیان و تردیدکنندگان را عقب می‌رانم تا آن‌گاه که مرگ فرا رسد.^۱

سرانجام امام تصمیم گرفتند که به ارتش خود سازمان جدید دهند و از قبایل اطراف که تحت فرمان امام بودند کمک بگیرند. بدین منظور «عدیّ بن حاتم» به سوی قبیله‌ی خود یعنی قبیله‌ی «طیّ» رفت و آنان را از تصمیم امام علیه السلام باخبر ساخت. او سخنرانی پرشوری در میان افراد قبیله کرد و جمع زیادی سواره نظام به ارتش امام پیوستند.

و از آن سوی، طلحه و زبیر نیز حرکت مشابهی داشتند و به این و آن برای پیوستن به آنها متوسّل می‌شدند و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنیم.

به دنبال برنامه‌ی امام برای جمع‌آوری نیرو، امام علیه السلام «محمد بن ابی‌بکر» و «محمد ابن جعفر» را با نامه‌ای به کوفه فرستادند تا در یک مجمع عمومی ندای استمداد امام را به سمع مردم کوفه برسانند ولی سماجت «ابوموسی اشعری»

۱- نهج البلاغه، خطبه ۶.

تلاش آن دو را بی نتیجه ساخت، هنگامی که مردم به ابوموسی مراجعه می کردند می گفت «الْقَعُودُ سَبِيلُ الْآخِرَةِ وَالْخُرُوجُ سَبِيلُ الدُّنْيَا». یعنی در خانه نشستن راه آخرت و قیام راه دنیا است، هر کدام را می خواهید برگزینید».

بدین ترتیب نمایندگان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون نتیجه کوفه را ترک گفتند و در محلی به نام «ذی قار» با آن حضرت ملاقات کردند و سرگذشت خود را بیان داشتند، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ تصمیم گرفتند دو نفر دیگر را برای قانع ساختن ابوموسی اشعری که آن وقت فرماندار کوفه بود بفرستند، این بار ابن عباس و مالک اشتر را فرستادند، ابوموسی در برخورد با آن دو همانند گذشته سخن خود را این گونه ابراز کرد:

این شورش است که انسان خواب در آن بهتر از بیدار است و بیدار بهتر از نشسته و نشسته بهتر از ایستاده و ...

سپس به مردم دستور داد؛ شمشیرها را غلاف کنید.

این بار نیز نمایندگان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از سعی و کوشش بسیار مایوسانه به سوی امام برگشتند و او را از موضع گیری خاص ابوموسی آگاه ساختند.

پس از آن امام عَلَيْهِ السَّلَامُ تصمیم گرفتند برای ابلاغ پیام خود از افراد بلند پایه تر کمک بگیرند و شایسته ترین افراد برای این کار فرزند ارشد امام، حضرت مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که ایشان را به همراهی عمّار یاسر به سوی کوفه فرستادند. وقتی آن دو وارد کوفه شدند در یک مجمع عمومی با مردم روبه رو شدند، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ نامه ی حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای مردم کوفه قرائت نمودند. بعد

از قرائت نامه‌ی امام، وقت آن بود که خود حضرت مجتبی‌علیه‌السلام سخنرانی بفرماید. وقتی حضرت مجتبی‌علیه‌السلام آغاز به سخن فرمود، چشم‌ها به او دوخته شد و شنوندگان زیر لب او را دعا می‌کردند و از خدا می‌خواستند که منطبق او را استوارتر سازد، آقا در حالی که بر عصا یا نیزه تکیه داده بود سخنرانی پرشوری کردند، وقتی سخنان حضرت تمام شد، عمّار یاسر نیز بیاناتی ایراد کرد، نتیجه آن شد که گروه زیادی از مردم کوفه لباس جنگ پوشیده و آماده‌ی حرکت شدند، و تلاش «ابوموسی اشعری» دیگر اثری نداشت. سرانجام حدود دوازده هزار نفر از مردم کوفه به ارتش امام پیوستند.

در اینجا نقش امام مجتبی‌علیه‌السلام در موضع‌گیری سیاسی ایشان در حکومت امام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و شور آفرینی آن حضرت با یک سخنرانی کاملاً روشن و چشمگیر بود و آن حضرت توانستند بعد از آمدن دو گروه و سخنرانی بی‌اثر آنان و برگشتن مایوسانه‌شان، فرمان امام زمان خود را به درون مغز و قلب مردم کوفه راه دهند و آنان را به لشگر امام پیوند دهند، سرانجام وقتی نیروهای هر کدام از لشگر حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و لشگر پیمان‌شکنان به محلّ تجمّع مستقر شدند و پس از استقرار دو لشگر در برابر یکدیگر، «عبدالله بن زبیر» به سخنرانی ایستاد و مطالبی نادرست در جمع مردم بصره ایراد کرد و امام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را قاتل عثمان معرفی کرد، و مردم بصره را تحریک کرد که در برابر امام تسلیم نشوند و کاری کنند که امام در این جنگ پیروز نشود، چون اگر پیروز شد هر آینه دین و

دنیای شما را تباه می‌سازد. سخنان بی‌اساس او به گوش امام علیه السلام رسید و آن حضرت به فرزندشان امام مجتبی علیه السلام فرمودند: پاسخ او را بدهد.

امام مجتبی علیه السلام سخنرانی مفصّلی کردند و در ضمن بیانات خود، نقش زیبر و طلحه را در قتل عثمان فاش نمودند و کلمه به کلمه عبدالله ابن زیبر را پاسخ گفته و مردم را از مطالب نادرست او کاملاً آگاه ساختند، سخنان امام مجتبی علیه السلام به قدری شورآفرین بود و احساسات مردم را به نفع امام علیه السلام تحریک کرد که پس از سخنرانی امام حسن، مردی به نام «عمر بن أحجه» در حالی که سراپا مجذوب سخنان حضرت شده بود ایستاده و اشعاری در مدح و تحسین آن حضرت گفت.

ترجمه‌ی اشعار او از این قرار است:

حسن ای نیکوکار، ای کسی که شبیه پدرت می‌باشی، در بین ما جایگاه بهترین خطیب‌ها را داری، تو خطبه‌ای خواندی که با آن، خداوند از پدرت شرّ عیب جویان را دفع نمود، تو پرده را از روی حق برداشتی و قلب‌های فاسد را اصلاح و ارشاد کردی، تو مانند فرزند «زیبر» ناتوان در گفتار و بی‌حیا و آزاد و بی‌لیاقت نیستی، خداوند اراده فرموده که دین خود را به دست وصیّ پیامبر و فرزند آن وصیّ نجیب حفظ کند. آری چنین است، شخصی که در آغوش پیامبر و در دامن علی تربیت شده باشد هرگز خوی زشت ندارد.

و در اثناء نبرد وقتی که آتش جنگ داغ شده بود، امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیزه‌ی خود را به دست «محمد بن حنفیه» فرزند دیگرشان دادند و فرمودند به شتر

عائشه حمله کن و دست و پای شتر را قطع کن، محمد جلو رفت ولی وقتی می‌خواست شتر عائشه را نشانه بگیرد، افرادی از قبیله‌ی «بنی ضبه» که دور شتر او را گرفته بودند مانع شدند و محمد دست خالی برگشت، هنگامی که محمد به حضور پدر رسید، امام مجتبی‌علیه‌السلام نیزه را از دست او گرفته و خود به تنهایی وارد کارزار شده و خود را به شتر عائشه رسانیده و ضربه‌ای بر پیکر او وارد نموده و در حالی که خون شتر از سرنیزه جاری بود خود را به امام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام رساندند. محمد بن حنفیه از مشاهده‌ی این صحنه خجالت زده سر به زیر انداخت، ولی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام به او فرمودند:

فرزندم، ناراحت نباش زیرا او فرزند پیامبر است و تو فرزند علی هستی^۱.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنید بدون تردید امام مجتبی‌علیه‌السلام از مهم‌ترین نقش‌آفرینان با تدبیر در جنگ جمل بود و کسی که توانست هم در مغز و روان مردم کوفه اثرگذار باشد و با یک سخنرانی آنها را به صحنه‌ی نبرد با دشمن بکشاند و هم در میان مردم بصره، فتنه‌ی فتنه‌گران پیمان شکن را برملا و آشکار و هم در صحنه‌ی نبرد تا آنجا که از سوی پدرش مجاز بود یک تنه و دلاورانه پیش رفت و اگر نبود احتیاط و دوراندیشی حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در حفظ امام مجتبی‌علیه‌السلام و امام حسین‌علیه‌السلام به عنوان دو فرزند پیامبر و دو شخصیتی که باید در آینده، جامعه‌ی اسلامی را هدایت نمایند، حتماً با حمله‌ی امام مجتبی‌علیه‌السلام اثری از فتنه‌گران باقی نمی‌ماند.

۱- شرح نهج‌البلاغه خوئی، ج ۳، ص ۱۷۸.

خودآزمایی

۱. شأن نزول آیه ۶۴ سوره نساء چیست؟
۲. نقش امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در جنگ جمل را توضیح دهید.
۳. جایگاه امام حسن علیه السلام در جریان مباحله چگونه بوده است؟
۴. رابطه حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در زمینه دریافت معارف الهی چگونه بوده است؟
۵. بهانه سه روز روزهی نذری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چه بوده است؟
۶. شأن نزول سوره انسان را توضیح دهید.
۷. مقام علمی امام حسن علیه السلام در زمان خلافت پدر بزرگوارشان را توضیح دهید.
۸. کدام بیعت، طبیعیترین بیعت بود؟
۹. امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در زمان خلفا چه می‌کردند؟
۱۰. داستان پیراهن عثمان چه بود؟